

## درخاک پاک

-۶-

اگر به پاکستان سفر کردید، چند نکته کوچک را فراموش نکنید: اول آنکه روزهای دو شنبه و چهارشنبه جای مهمانی نروید، زیرا ممکن است موجب خجالت میزبان شوید. چه درین دو روز در هفته در تمام پاکستان گوشت وجود ندارد. پاکستانیها دو روز در هفته را کشتار گوسفند ندارند و مثالی گوشت در هیچ جای پیدا نمیشود، بنده فلسفه آنرا نتوانستم کشف کنم: یا به علت کمی گوسفند و احتمالاً ترس از «سیاه بهار» است، یا به علت فقر عمومی است و یا اینکه يك اثر محلی و عادت قومی و شاید بستگی به عقاید قدیم هند و آریائی داشته باشد. بهر حال مسأله گوشت آویزه گوشتان باشد!

دیگر آنکه در پاکستان، روزهای یکشنبه تعطیل رسمی و عمومی است نه جمعه و این امر در یک کشور اسلامی در بادی امر عجیب بنظر می آید، اما بهر حال خود از بقایای تسلط انگلیسیهاست و گمان من آنست که لزومی هم ندارد دست به ترکیب آن زده شود، زیرا عملاً قسمت اعظم دنیا تعطیل یکشنبه را پذیرفته اند. وقتی هم قرار باشد که خطبه جمعه و نماز جمعه در کار نباشد و ممیز تنها غسل جمعه باشد تو تعطیل را گو جمعه باش و گو یکشنبه باش!

دیگر آنکه در پاکستان ساعات کار مثل تمام دنیا از ساعت ۹ صبح شروع میشود، و این خود يك امر طبیعی و صحیح است که کار از ساعت ۹ شروع شود و تا نزدیک غروب ادامه داشته باشد. ما گاهی سرنا را از سرگشادش می زنیم: صبح زود، گاه زمستان که هنوز هوا کاملاً تاریک است هراسان و دست پاچه از خانه بیرون می پریم که ساعت شش به اتوبوس برسیم و ساعت هفت در اداره باشیم که چه شود؟ از باب رجوع بیچاره هم ناشتائی نخورده خود را با همین سختی باید به محل کار برسانند، راننده اتوبوس شرکت واحد هم از بوق سگ پشت ماشین باشد، آنوقت ساعت ۱۱ که به ادارات سر میزنی هیچکس را پشت میزش نمی بینی، ساعتی که تازه وقت عادی و درست انجام کار است. افراط و تفریط در هر امری بی نتیجه است. تجربه به همه مردم دنیا نشان داده تا کسی از خواب برمیخیزد و ناشتائی می خورد و خود را به اداره می رساند اگر حال طبیعی داشته باشد زودتر از ساعت ۹ به جای نخواهد رسید. بعضی رؤسای ما به خود می بالند که از ساعت ۶ در اداره اند و شب را تا ساعت ۱۰ به کار می پردازند و با این اظهار خود ثابت می کنند که از اصول ابتدائی مدیریت بی خبرند چه معلوم می شود که بجای اینکه دیگران کار خود را به موقع انجام دهند، ایشان میخواهند همه کارها را پایان برند. دنیا مقدار و میزان کار آدمیزاد را تشخیص داده و تعیین کرده و افراط و تفریط را بهر حال مذموم شمرده است. نه باید کار به جائی برسد که کارمند فقط آخر برج برای امضای لیست به اداره برود، نه به آنجا برسد که روز از شب نشناسد و تعطیل سرش نشود و پشت میز سکنه کند. اما مطلب عجیبی که در پاکستان دیدم و غیر عادی بنظر میرسید، تعطیل زمستانی

دانشگاههاست. در تمام پاکستان ماه دسامبر (آذر و دی) يك ماه تعطیل دانشگاهی دارند ، درست در فصلی که در پاکستان میشود کار کرد . در عوض تابستان را هم يك ماه و بعضی از شهرها دو ماه بیشتر تعطیل نمی کنند و حال آنکه آن هم اشتباه است ، زیرا در تابستان پاکستان ، در بسیاری از شهرها چهار ماه تمام انجام کار دانشگاهی متعذر است .

اتفاقاً روزهایی که من پاکستان رفته بودم تعطیل اندر تعطیل بود ، اولاً يك ماه تعطیل زمستانی دانشگاهها بود که از اوایل آذر تا اوایل دی طول میکشید . ثانیاً ماه رمضان نیز به دسامبر افتاده بود و از اول ماه شوال - عید فطر - ناده روز همه ادارات و سازمانهای پاکستان و حتی بسیاری از بازارها تعطیل رسمی دارند . ثالثاً تعطیلات کریسمس نیز که از اواخر آذر برای اروپائیان شروع میشود در وضع پاکستان بی تأثیر نبود و بسیاری از سازمانها ناچار بودند با این تعطیلات هم آهنگی داشته باشند و اغلب هتلها و مراکز عمومی تحت تأثیر آن بودند .

گمان من اینست که تعطیل زمستانی دانشگاهها از بقایای تأثیر انگلیسهاست ، و شاید هم آنها برای اینکه تعطیل دانشگاهها با تعطیل کریسمس مقارن شود ، این رسم را جاری کرده باشند ، و اینک بهر حال امری است طبیعی و همه جا نیز اجرا میشود .

سال شماری پاکستان هم امروز بر اساس میلاد مسیح انجام میشود ، یعنی مثل بسیاری از کشورهای اسلامی که همه مراسم مذهبی را اجرا میکنند ولی سال رسمی آنها بر اساس میلاد مسیح است (تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد ، در ترکیه و مصر و لبنان و سوریه و اندونزی و حتی تاحدودی عراق . سال شماری بر اساس سالهای میلادی و ماههای رومی است) و این هم نه تنها عیبی نیست بلکه حسن است . زیرا بهر حال يك سال باید مبنای کار رسمی مردم عالم باشد و تواریخ متمدن و در هم و بر هم کار را اصولاً مشکل ساخته است .

توجه بفرمائید : فی المثل يك دانش آموز دبیرستانی چگونه میتواند نظم منطقی میان این سالها را در ذهن خود فراهم کند که خالی از اشتباه و تخیل نباشد ؟ :

- کوروش کبیر در سال ۵۵۰ ق. م همدان را فتح کرد .

- انوشیروان در سال ۵۷۰ م . حبشیها را از زمین اخراج کرد .

- حضرت محمد در حوالی سال ۵۷۱ م تولد یافته است و در سال ۱۱ ه در گذشته است .

- علاءالدین محمد تکش خوارزمشاه در ۵۹۶ ه به تخت سلطنت نشسته است .

شما واقعاً تفاوت این اعداد را که همه در نیمه دوم قرن ششم هستند چگونه مقایسه خواهید کرد ؟ آیا میشود به فوریت به دانش آموز دبستانی فهماند که بین ۵۵۰ اولی تا ۵۹۶ چهارمی بیش از ۱۵۰۰ سال فاصله است ؟

بالاتر از آن ، ماحتی به دانش آموزان دبستانی ده دوازده ساله میگوئیم که :

- فرمان مشروطیت ایران در جمادی الاخر ۱۳۲۴ در زمان مظفرالدین شاه قاجار

صادر شده ، و غائله پیشه وری در آذرماه ۱۳۲۴ در زمان سلطنت علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی

پیش آمده .

یا اینکه

- در جمادی الثانی ۱۳۴۱ ق رضاخان سردار سپه وزیر جنگ مستوفی الممالک بوده است ،

و در فرزندم ششم بهمن ۱۳۴۱ ش اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی فرزند رضاشاه قوانین انقلابی خود را به تأیید ملت ایران رسانده است .

واقعاً اگر يك ماشین الکترونیکی نیز در مغز خود ما معلمین تاریخ بگذارند ، امکان تطبیق این سنوات و زمان یابی آنها مشکل است چه رسد به محصلین سالهای پنجم و ششم ابتدائی یا متوسطه یا عالی .

این اشکال البته در خیلی از کشورها هست ، منتهی نه به این وسعت و نه به این شدت و کثرت ، بنده ازین امر میگذرم که معلمین تاریخ علاوه بر این سال شماریها باید با محاسبات تواریخ المپادهای یونان و تاریخ رومی و تاریخ یزدگردی و فرم معنضدی و تقویم جلالی و سال شماریهای گوناگون دیگر نیز آشنا باشند چنانکه بنده هم وقتی میخواستم در باب سخنرانی خودم - در خصوص اهمیت راههای کرمان از جهت بازرگانی شبه قاره - به استاد انیس الرحمن و استاد صفی صفدر ، دوستانی که وسائل آن سخنرانی را فراهم کرده بودند - توضیح دهم ، ناچار بودم سنوات قمری راهمه جا با سالهای میلادی تطبیق کنم که تقارن زمانی روشن شود و آقای انجم مترجم زبردست هم با همه تسلط خود در مورد تطبیق سنوات بهر حال کمیتش لنگ میماند .

البته این برای معلم تاریخ امری اختصاصی است و چشمشان دوتا شود آنانکه خرنزه تاریخ رامیخورند ، باید پای لرزش هم بنشینند اما بالاخره باید چاره ای برای اطفال معصوم پیدا کرد . در پاکستان هم ، تا قبل از تسلط انگلیسیها بر شبه قاره ، تواریخ هم چنان بر اساس سالهای قمری بعد از هجرت شماره میشده ، بعد از انگلیسیها سال میلادی آمد که هم اکنون نیز ادامه دارد و رسمی است و در همه جا بکار میرود ، منتهی مسلمان پاکستانی حتماً باید استهلال هم بکند و عید فطر را به حساب قمری بسنجد و جشن تولد حضرت محمد را هم در ۱۲ ربیع الاول برگزار نماید ، ولی در عین حال روز ۲۵ دسامبر را هم بعنوان روز تولد محمد علی جناح قائد اعظم تعطیل عمومی اعلام نماید .

عاشق هم از اسلام خراب است و هم از کفر پروانه چراغ حرم و دیر نداند ! راه چاره چیست ؟ آیا باید مثل آن استاد نابغه فقید نوشت «تمام شد مقدمه جزو اولی از دیوان کبیر کلیات شمس بخامه این ضعیف بدیع الزمان فروزانفر اصلح الله حاله و مال له روز شنبه ششم مهرماه ۱۳۳۶ شمسی مطابق با سوم ربیع الاول ۱۳۷۷ قمری در قریه نیاوران از قرای شمالی طهران ، و الحمد لله اولاً و آخراً ، یا مثل آن استاد ایران پرست ۱ و به تعبیر شیطننت آمیز کفر انگیز مرحوم فاضل تونی ، آن «پیر گبر» ، باید مقدمه کتاب فرهنگ ایران باستان را چنین ختم کرد : «تهران ، امردادماه ۲۵۵۹ مادی = ۱۳۲۶ خورشیدی ، و در حاشیه همان صفحه ناچار به این توضیح شد : «تاریخ مادی سال گشایش نینوا ، پای تخت آشور است بدست سومین پادشاه ماد هووخشتر» ۱ یا اینکه بر طبق نوشته تاریخ پنجم ابتدائی باید نوشت : «مرگ کورش در سال ۱۱۵۰ پیش از هجرت بود» .

بنظر مخلص ، هیچکدام ۱ ما میدانیم که شاه عباس کبیر در سال ۱۰۳۸ هجری در گذشته است ، اگر از دانش آموزی سؤال کردید از مرگ کورش تا مرگ شاه عباس چند بهار گذشته

است و آن شاگرد بایک جمع ساده گفت :  $۱۱۵۰ + ۱۰۳۸ = ۲۱۸۸$  سال ، آیا درست گفته است ؟ تعجب خواهید کرد اگر بگویم خیر زیرا از مرگ کوروش تا مرگ شاه عباس ۱۱۵۰ سال شمسی و ۱۰۳۸ سال قمری ( یعنی حدود ۱۰۰۶ سال شمسی ) و جمعاً ۲۱۵۶ سال گذشته بوده و قریب ۳۱ فصل دروغ گفته شده است !

بنظر من ، باید همان کاری کرد که دنیا کرده است . ما يك تاريخ مذهبی داریم که برای قربانی و روزه و اعمال حج و امثال آن لازم است و باقی خواهد ماند و آن سال قمری است که ۱۳۹۰ سال از آن میگذرد . يك سال رسمی هم باید داشته باشیم که برطبق حساب نجومی و گردش زمین بدور خورشید باید تنظیم شود . دنیا و همه کشور های اسلامی این سال را پذیرفته اند و آن سال میلادی است . هم اکنون کتاب «تاریخ الاسلام السیاسی» تألیف حسن ابراهیم حسن مصری پیش چشم من است و مقدمه آن به این تاریخ ختم میشود (۱۴ یونیه سنه ۱۹۴۸) این مرد تمام تواریخ و قایع را با سال میلادی مطابقه کرده و در کتاب خود آورده است . ما که نباید کاسه از آش داغ تر شویم .

اما اینکه بیائیم و تاریخ مادی و یزدگردی و امثال آنرا بخواهیم تجدید و احیاء کنیم ، این هم کاری عبث است ! تجربه ثابت کرده که هیچ تاریخی باقی نخواهد ماند مگر اینکه متکی به يك واقعه مذهبی و دینی باشد نه اکبر و نه یزدگرد و نه ملکشاه و نه اسکندر هیچکدام نمیتوانند تاریخی برای مردم بسازند . تاریخ را مسیح و محمد و تاحدی موسی ساخته اند و فعلاً جز این امکان ندارد تاریخی بتواند باقی بماند .

\* \* \*

از رولپندی تا پیشاور در شمال غربی پاکستان ، حدود نیم ساعت با هواپیما راه است . خانه فرهنگ ایران را در پیشاور آقای دکتر غلامحسین ریاحی بیرجندی اداره میکند ، و این غیر از دکتر امین ریاحی خوبی خودمان است که مدت ها را یزن فرهنگی ایران بود و در ترکیه به فرهنگ ایران خدمت میکرد ، بهر حال هر دو خدمتگزار فرهنگ ایرانند ، چه در پاکستان چه در ترکیه ، من ز درباروم تو از خشکی !

به سوی کعبه راه بسیار است  
کلاسهای متعدد آموزش فارسی در آنجا وجود دارد . مردم پیشاور با زبان فارسی کاملاً آشنا هستند ، چه آنها به ما و افغانستان نزدیکترند . کتابخانه خانه فرهنگ ایران نیز تاحدودی مجهز است . اما هر چه بیشتر به آن حدود کتاب فرستاده شود طبعاً کارها رو براه تر خواهد شد . دو دانشجوی دختر ایرانی در دانشگاه پیشاور با بورس پاکستان تحصیل میکنند ؛ یکی خانم افخمی که در رشته مهندسی دانشکده فنی پاکستان است و دیگری شهرزاد صادقی در دانشکده دندان پزشکی ، خانم افخمی تنها دختری است که در تمام پاکستان در دانشکده فنی درس میخواند و در واقع اولین « خانم مهندس » پاکستان بشمار میرود .

طر بسرای محبت کنون شود معمور  
که طاق ابروی یار منش مهندس شد  
دکتر ریاحی و خانمش که بیرجندی و کاملاً مقید به آداب و رسوم ایرانی هستند ازین دختران بادل سوزی سرپرستی می کنند .

مسأله ای که شایان توجه است آنست که دولت ایران باید به عده ای از دانشجویان

۱ - البته مقصود فقط شمارش سال است نه تغییر نام ماهها و کنار گذاشتن اعیاد ملی

پاکستانی که مایل به تحقیق در باب زبان فارسی و ادب و فرهنگ ایران باشند توجهی داشته باشد و این امر خصوصاً در پيشاور - که کاملاً شهری به روال و اسطیل ایرانی بنظر میرسد - باید مورد توجه قرار گیرد. هم اکنون عربها در پاکستان موقوفاتی دارند که تحت نظر روحانیون پاکستان اداره میشود و دهها دانشجو هستند که ماهی ۱۰۰ روپیه از این موقوفات کمک هزینه تحصیلی دریافت میکنند و با زبان و فرهنگ عربی آشنا میشوند .



### «استاد حبیب الله پيشاوری و فرزندان در جشن خانه فرهنگ ایران»

خانه فرهنگ ایران در پيشاور همیشه مراسمی دارد که عده‌ای از هنرمندان پيشاور در برنامه‌های آنجا شرکت می‌نمایند . من موسیقی داس بزرگ شهر قاضی حبیب الله را دیدم. او آهنگهای پشتو را به نت در آورده و فسارابی موسیقی پشتو است و در حقیقت ممانکاری را کرده است که مرحوم صبا و خالدی در باب موسیقی ایران کرده اند. این مرد سالخورده ۶۰ ساله خود اکنون دانش آموز کلاسهای زبان فارسی خانه فرهنگ ایران است و خود و فرزندان شعر فارسی را می‌خوانند و به آهنگهای موسیقی می‌نوازند : «قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر می‌کنند». پروزارت فرهنگ و هنر یا وزارت اطلاعات یا تلویزیون ایران است که چند صباحی این استاد فارسی خوان را به تهران دعوت کنند تا با نسخه‌های سه تار عبادی و ابراهیمی و آهنگها و شعرهای برنامه گلهای رادیو از نزدیک آشنا شوند .

\* \* \*

منزل من در «هتل داینز» پيشاور بود که بطرزی بسیار قدیمی در محوطه‌ای وسیع و یک طبقه ساخته شده، اتومبیلها تا دم اطاقها می‌آیند. یک بخاری قدیمی در کنار اطاق ساخته اند

و مقداری هیزم در کنار آن ریخته شده مسافر مختار است که دستگاه تهویه مطبوع را بکار اندازد یا اینکه از بخاری چوب سوز استفاده کند .

من که بعد از قریب سی سال دوری از اجاق و بخاری خانوادگی پاریز و آن برقاها و شبهای طولانی زمستان ، يك باره فیلم به یاد هندوستان افتاده بود ، از ترس کوران شدید کولر ، بخاری را انتخاب کردم :

پایم از میخ کفش آبله کرد  
یاد روز برهنه پائی‌ها

دنیای جدید بسیاری از مفاهیم قدیم را از شعر و فرهنگ و ادب شرقی و ایرانی و فارسی زوده یا خواهد زدود چنانکه طولی نخواهد کشید که بسیاری از مفاهیم ذوقی از میان خواهد رفت یا لااقل نسل جدید برای شناختن آن محتاج تعبیر و تفسیر طولانی خواهد بود . فی‌المثل همین بخاری را در نظر آورید ، دیگر صحبت از «انبر» و «خاک اندازه» و «کنده» و «دوده» به میان نخواهد آمد و طبعاً زبانه زدن آتش و جرعه زدن آن وهم چنین تعبیراتی مثل «آتش زیر خاکستر» یا «شرری بود و در هوا افسرد» کم‌کم فراموش خواهد شد ، و برای تفسیر این شعرها شرح کشف لازم است :

برده بر طینت تو سغد سمرقندی رشک  
شده از دود بخاریت خجل نافه چین  
یا :

دهان گشوده بخاری به رسم بی ادبان  
رسانده کار به جایی که چوب می‌خواهد

در پاکستان که نفت کم است و طبعاً گرانتر از ایران است و در عوض جنگلها و چوبها بسیار و خانه‌ها قدیمی‌ساز ، در شهرهایی مثل پشاور که در زمستان چند صبحی - یا به‌بارت بهتر چند شبی - آتش از گل سوری بهتر است ، گمان نکنم بساط بخاری باین زودبها بر - چیده شود .

به‌همین سبب است که در اطراف خیابانهای پشاور خرمنهای بزرگ از کنده‌های بریده شده هیزم به چشم می‌خورد که ترازوهای بزرگ در کنار آن نهاده‌اند و به‌فروش می‌رسانند .

\* \* \*

پشاور را در تواریخ ما «پرشور» و «فراشور» و «فراشاور» هم نوشته‌اند . یا قوت گوید . فرشابور را برشاور می‌نوشته‌اند ، و شهری بزرگست از توابع لهاور و بین لهاور و غزنه قرار دارد . با این مراتب «واو» این کلمه را باید باضمه خواند و طبعاً نام آن با نام «شاپور» بستگی دارد . قسمت اول آن نیز که «فرا» باشد همان کلمه است که امروز «پیش» بجای آن ننشسته ، و فراشاپور درست معنای کلمه پیش شاپور را دارد . ۱

آثار تاریخی پشاور زیاد نیست و مثل اینکه مهاجمات پی‌درپی ، امکان نگاهداری و فرصت ایجاد چنین بناهایی را نداده است . باهمه اینها قلمه بزرگ پشاور که بر فراز تپه‌ای هنوز سر بر آسمان می‌ساید و باروهای عظیم آن حکایت از مقاومت‌های پیشمار می‌نماید ، خود جایی دیدنی است . اما متأسفانه چون هنوز محل پادگان نظامی است بازدید از آن متعذر بنظر میرسد . گمان من آنست که کم‌کم وقت آن خواهد رسید که پادگانهای نظامی از داخل

۱- فرا آمدن و فرا آمدن و فراره و فرزند . . . . ازین نمونه است . با این مراتب

باید «ش» پشاور را مشدد خواند یعنی «پیش شاور» .

قلعه‌های قدیمی متن شهرها نقل مکان کنند و قلعه‌ها را برای بازدید کنندگان آثار تاریخی باز گذارند .

گورستان بزرگ انگلیسی‌ها نیز در پیشاور دیدنی است . هزاران قبر با صلیب‌های برافراشته حکایت از روزگاری میکند که قومی در بنجامانده‌اند و برای محافظت هند، در برابر تنها راه گذر به هند ، ایستادگی کرده و برای هدفی خاص تن در نقاب خاک کشیده چه بسا کشته شده‌اند .

پروفیسور جعفر که سالها در تهران بود و از مردم تحصیلکرده پاکستان است اکنون ریاست موزه پیشاور را برعهده دارد ، موزه پیشاور از آثار تاکسیلا که خود از مراکز تمدن قدیم بود مشحون است و جالب‌ترین قسمتهای آن یک دوره زندگانی بودا بشمار میرود که از کودکی تا مرگ بودا را به صورت مجسمه‌های زیبایی ساخته‌اند و گویای یک عالم معنای روحانی است . مسجد مهابت خان پیشاور نیز با سبک عهد مغولی هند و در زمان سلاطین مغولی و بتوسط مهابت خان ساخته شده و از آثار دیدنی شهر بشمار میرود .



از نکات جالبی که درین سفر طبعاً کم و بیش چه در کراچی و چه در لاهور و چه پیشاور، گفتگوی آن بمیان می‌آمد ، مسأله «پاکستانی بودن باستانی پاریزی» است . جریان اذین قرار است که دوسه سال قبل در روسیه ، کنگرهای برای شعرای ایران تشکیل شد که با نهایت امساک و دیده تنگی ، چند تنی که جز خودشان هیچکس راهیج جا نمیتوانستند دید ، در آن کنگره راه جستند؛ چنان یواش و چنان پنهانی که هیچکس جز خودشان متوجه نشد، و حال آنکه بعدها فهمیدیم که اصولاً روسها توقع داشته‌اند تعداد بیشتری از شعرای ایران شرکت کنند و مستعد پذیرائی آنها هم بوده‌اند ، زیرا بهر حال امروز مرکز اصلی زبان پارسی و شعر پارسی ایران است ، و حال آنکه از کشورهای غیر فارسی زبان تعدادی بیشتر شرکت کرده بود . باری، خود روسها که بیشتر از ماها متوجه حقیقت اوضاع بوده‌اند در نشریه‌ای که بمناسبت تشکیل این کنگره منتشر کردند و عنوان مشاعره نام دارد، از تعداد کثیری شعرای ایرانی معاصر اشعاری نقل و درمجموعه‌ای چاپ کردند که اخوان ثالث و شاملو و توللی و خانلری و زهری و ژاله و سایه و سیمین بهبهانی و شهریار و فروغ فرخزاد و کسرائی و گلچین کیلانی و نادرپور و چند تن دیگر که اکنون روی در نقاب کشیده‌اند از آن جمله‌اند و خود این کتاب یک جنگ بسیار لطیفی از اشعای شعرای ایران و افغانستان و تاجیکستان و هند و پاکستان است و در مقام ادبیات تطبیقی میتواند مورد استفاده باشد ، چه فصل فصل ترتیب داده شده و شعرای هر مملکتی قسمتی جداگانه را اشغال کرده‌اند .

برگردیم به اصل مطلب : درین جنگ ، یکی از قطعات اشعار من نیز که تحت عنوان آلبوم سروده‌ام - نقل گردیده، منتهی نام مرا در جزء شعرای پاکستان و بعد از اقبال لاهوری آورده‌اند! این نکته به صورت شوخی چندی درج‌راید ایران نیز مورد گفتگو بود که من خود در روزنامه کیهان طی مقاله‌ای بدان اشاره کرده بودم .

وقتی در لاهور بودم ، یکی از نویسندگان جریده پاکستان تا میز من گفتگویی به این نکته اشاره کرد و در مصاحبه‌ای که در همان روزنامه مورخ ۲ ژانویه ۱۹۷۰ منتشر شد مطلب را توضیح داد که فلانی در کتاب مشاعره روسی جزء شعرای پاکستان در آمده و بنابراین باید

چاپ این مطلب در مهم‌ترین روزنامه پاکستان، در همه محافل که من بودم گفتگوهای بامزه‌ای پیش می‌آورد، اما جالبترین نکته که از عواقب این انتساب است، نامه‌ای است که چند روز پیش از مولتان به تهران بنام من رسید. این نامه را یکی از معارف مولتان به من نوشته. من به مولتان نرفته‌ام و این شخص را نمی‌شناسم، نام او «سید آغا حسین ارسطو جاهی» و آنطور که تحقیق کردم از فارغ‌التحصیلان دانشگاه علیگر و از علاقه‌مندان زبان فارسی است و گویا شاهنامه‌ای خطی در خانه خود دارد که ۱۹ مهر پادشاهان مغولی هند را در پشت آن زده‌اند و از بابت فرخ سیر یادداشتهای پادشاهان بر پشت آن هست که خود ارزش شاهانه‌ای دارد و یک روزی این شاهنامه را انگلیسها ۶۰ هزار لیره میخریده‌اند و او فروخته، زیرا از ثروتمندان آن سامان است و خدا به او آب باریکی داده که هنوز به کتابفروشی دست‌نرده است! باری، این مرد، طی نامه‌ای که در پشت پاکت آن نوشته شده «تهران، باستانی‌پاریزی پاکستانی»، به بنده یادآوری کرده است که: چون میدانم پاکستانی هستی و زبان اردو و پنجابی را خوب میدانی - این نامه را به اردو نوشته‌ام، نویسنده در آن نامه اشاره میکند که خود به فارسی شعر می‌گوید و اشعار خود را هم برایم فرستاده است که در تهران چاپ کنم، و در پایان اظهار خشنودی کرده است که بهر حال یک استاد پاکستانی در دانشگاه تهران هست!

با این مقدمات خیلی احتمال دارد تا این یادداشتهای منتشر شود، نام مخلص در یکی دو تذکره شعراء پاکستان یا کشمیر بچاپ برسد! تصور بفرمائید امروز که قرن چاپ و روز بی‌سیم و تلگراف و آشنائی شرق و غرب با تلکس است شعری از فرد گمنامی چون مخلص از مرزهای آهین و سیم‌های خاردار عشق آباد گذشته و به تاجیکستان و مسکو رسیده و شاعری پاکستانی به وجود آورده، آیا آن تذکره نوبسان پانصد شصت سال پیش حق نداشتند که نمی‌دانستند نظامی گنجه‌ای است یا قلمی؟ و قبر ابن سینا در همدان است یا اصفهان، و چشمهای رودکی در خردسالی کور شده بوده یا در سنین جوانی و بالاتر از آن؟ و نام سعدی مصلح‌الدین بوده یا مشرف‌الدین؟

در ایران که ما را به شاعری قبول نداشتند و ندارند و حق هم دارند، پس از چاپ این یادداشتهای لابد پاکستانی‌ها هم خواهند گفت «مال بد بیخ ریش صاحبش»؛ پاک شواول و پس‌دیده بر آن پاک انداز، و خودم باید بگویم: نه به مسجد بردم شیخ و نه در دیر کشیش مؤده ای عشق که کافر شده‌ام در همه کیش

\* \* \*

شبهای طولانی پیشاور کمی سرد بود و احتیاج به آتش احساس می‌شد. شبی را که دانشگاه پیشاور دعوتی کرده بود، در باشگاه دانشگاه، در برابر شعله آتش که در بخاری دیواری زبانه می‌کشید، به بحث در باب شعر و ادب پرداختیم. عبداله‌اشم خان رئیس دانشگاه، عبدالصباح قاسمی معاون دانشگاه، دکتر ریاحی سرپرست خانه فرهنگ ایران، سید اختر رضوی رئیس دپارتمان زبان فارسی در دانشگاه پیشاور، دکتر متین رئیس دپارتمان اقتصاد دانشگاه

۱- و حال آنکه بنده نه تنها اردو و پنجابی نمیدانم. بلکه از جهت زبان خارجی بطور

کلی در «عالم بی‌زبانی» هستم!



پیشاور، ودرانی رئیس دانشکده فنی پیشاور و چند تن دیگر از استادان حضور داشتند. جالب این است که رئیس دانشکده فنی، آقای درانی، از متخصصان شناخت مولای روم است و قسمت بزرگی از اشعار مولانا - خصوصاً مثنوی را - از حفظ دارد، و بهمین جهت بهرمناسبتی شعری از مولوی می خواند. این جالبترین چیزی است که من دیدم: کسی که به فارسی نمیتواند حرف بزند و مطالب خود را به انگلیسی و اردو می فهماند، چطور میتواند بهرمناسبت شعری از مولوی بخواند؟ نمیدانم این را از انفاص مولانا بخوانم یا از کرامات جناب درانی. چنین موردی را مافقط در مورد خواندن قرآن و احادیث پیش بعضی مؤلفان میتوانیم ببابیم و بس! شاید این پدیده برای اثبات این معنی بوده است که بهر حال مثنوی را قرآن فارسی خوانده اند:

مثنوی ما چو قرآن مدل هادی برخی و بعضی رامصل

این را هم عرض کنم که تنها شبهای پیشاور کمی سرد بود، و گر نه هوای روز آن در لطافت بی نظیر است.

اصولاً شهر دلپذیر پیشاور همیشه بهار است. در روز ورود، اتومبیل، از فرودگاه تا محوطه دانشگاه که چند فرسنگ راه بود همه جا از زیر درختان تنومند پر برگ و شاخه های گل های رنگارنگ عبور کرد، محوطه دانشگاه را درختان مرکبات که میوه زرد رنگ آن چون چراغ می درخشید آراسته بود. البته اینکه این میوه از چنگ دانشجویان نجات یافته و تا اوایل دیماه بردرخت باقی مانده بود بدان علت بود که میوه تلخ بود و ترش بود نه درخت پیوندی، و اصولاً قابل استفاده نبود و تنها برای زینت آنها را نگاهداشته بودند - قرار بود همان ساعت ورود آقای عبدالهاشم خان رئیس دانشگاه پیشاور ملاقات کنم، در طبقه دوم عمارتی که کهنه بنظرمی آمد، دفتر رئیس قرار داشت، دفتری در کمال سادگی، بی حاجب و بی دربان.

یک میز کهنه و قدیمی - از نوع میزهای منشی های قدیم ادارات خودمان - در برابر رئیس دانشگاه بود، در کمال سادگی و بی پیرایگی. ازین عمارت محقر، دانشگاهی که باندازه یک شهر وسعت دارد اداره میشود. نمای ساختمانهای دانشکده ها و باشگاه و خوابگاه دانشجویان نوساز است، جز همین دفتر مخصوص رئیس. خود عبدالهاشم خان نیز بسیار بی پیرایه و ساده بود، فارسی را خوب می فهمید و کم و بیش صحبت میکرد. ببینید تاجچه حدساده بود که من لاپالی بی بند و بار هم اول بار تعجب کردم که این مرد با این ظاهر بی پیرایه در مقام ریاست یک دانشگاه بزرگ چگونه نشسته است؛ اما وقتی لب به سخن گشود داستان فرخی سیستانی بخاطر آمد که عمید اسعد سکر می دید بی اندام، جیبهای پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگری وار دسر و پای کنش بس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم!

استاد عبدالهاشم خان از اهل ولایت پشتونستان است و در دانشگاههای انگلستان تحصیلات خود را پایان برده و بر طبق آخرین نظامات دانشگاهی، این مؤسسه عظیم را اداره میکند. آقای عبدالصوب قاسمی معاون دانشگاه که خود مدتی در تهران بود، چندان به فارسی و ادب و ذوق ما آشناست که لطیفترین نکته های ادبی را میتوان از زبان او شنید.

یک گردش کوتاه در محوطه عظیم دانشگاه، بدون اینکه درجائی پیاده شویم، بیش از یک ساعت و نیم طول کشید در حالیکه تنها از برابر ساختمانها عبور کرده بودیم. اساس دانشگاه

پیشاور بر پایه يك مؤسسه عالی آموزشی نهاده شده است که سابقاً «کالج اسلامی» نامیده میشده و ساختمانهای آن بر همان روال قدیم باقی مانده ، و اکنون سالهای نخستین دانشکده را دانشجویان درین محوطه میگذرانند و سپس به دانشکدههای نوساز و باشکوه منتقل میشوند بخش فارسی دانشگاه پیشاور را استادی بی نظیر و فارسی دان و عارف و سید و مشتاق زیارت آستان قدس رضوی، آقای سید اختر مسعود رضوی اداره میکند و دکنتر اطاعت یزدان و دکنتر نسیم - که اذمنچستر فارغ التحصیل شده است - و خانم مسرت یوسف که اصلاً پاکستانی است با او همکاری میکنند .

این راهم عرض کنم که بخش زبانهای چینی و هم چنین بخش زبان پشتو در دانشگاه پیشاور از قویترین دپارتمانهای پاکستان به شمار میرود ، و اصولاً مسأله چین کمونیست در پاکستان وضع و حال خاصی دارد که بهر حال درخور تأمل است .

از آنروز که فریاد زرد از ماوراء هیمالیا بلند شد و لوله توبهای هندی را از بالای سر لاهور به سوی دیگر منحرف ساخت ، معلوم شد که زبان چینی را با همه اشکالاتش يك مسلمان هم میتواند یاد بگیرد ! اصولاً کشورهای آسیائی چه آنها که برملا می گویند و چه آنها که در پرده می پوشند ، در خیابای شعور باطن خود هرگز غافل نمی مانند که ششصد میلیون زرد به سرخی گرائیده اند و این بهر حال حقیقتی است .

\* \* \*

چائی را در همان گوشه اطاق رئیس دانشگاه دم کردند و آوردند ، و در همین وقت رئیس دانشگاه اظهار داشت که با وجود موقعیت هایی که داشته ، برای پیشرفت پیشاور مخصوصاً حاضر شده است درین گوشه از ملک بماند و این دانشگاه را توسعه دهد ، من بی اختیار این شعر را در پاسخ او خواندم .

بیاموز خوی بلند آفتاب      بهر جا که ویرانه بینی بتاب

آقای قاسمی استاد لطیف طبع که از جهت سن و تجربه بسیارش به معاونت دانشگاه انتخاب شده است ، سؤال کرد آیا این شعر گوش نواز محکم از فردوسی است ؟

گفتم خیر ! با تعجب پرسید پس از کیست ؟ گفتم تعجب خواهید کرد اگر بگویم از همشهری خودتان است . این شعر از ادیب پیشاوری است . معلوم شد که در پیشاور با این نام چندان آشنا نیستند ، مختصر شرح حالی از ادیب گفتم که این ابیات از قطعه معروف اوست به این مطلع :

به گوینده گیتی براننده است      که گیتی به گویندگان زنده است

کسی کوزدانش برد توشه ای      جهانست بنشسته در گوشه ای

بعد به آقای رئیس دانشگاه پیشنهاد کردم که مناسب تر بود که در پیشاور خیابانی یا محلی خاص بنام ادیب پیشاوری نام گذاری شود . اکنون ازین راه دور باز پیشنهاد خود را تأکید و تکرار می کنم و از اولیای شهر پیشاور و از اولیای دانشگاه آنجا می خواهم که یا خیابانی و یا تالاری در دانشگاه بنام ادیب بخوانند و از آقای ریاحی سرپرست خانه فرهنگ ایران هم توقع دارم این نکته را تعقیب بفرمایند .

اکنون که یادی ازین استاد و شاعر نابینا پیش آمد ، بدنیست برای اطلاع همشهریان اشاره کنم که سید احمد پسر سید شهاب الدین معروف به سید شاه بابا در حوالی ۱۲۶۰ق (= ۱۸۴۴م) در پیشاور متولد شده ، در جنگی که میان عشایر پاتان و قوای دولتی رخ داد ، خانواده ادیب

یعنی هواداران و اعمام او یکجا بدست عشا بر قتل عام شدند و تنها ادیب که پسر ۱۲ ساله بود و مادر پیرش نجات یافتند. استاد همائی فرموده اند که ادیب خود در آن معرکه وحشت ناک که پدر و اقوامش را می کشتند حضور داشته واز آنجا فرار کرده خود را به کابل و سپس به غزنه رسانده در آرامگاه سنائی معتکف شده است. خود ادیب گفته بود که ژنده پوش هزار فرمود:

— سید احمد، سال هاست که مامنتظر تو بودیم!

سید پس از ۱۴ ماه توقف در مزار پیر غزنه، به هرات رفت و از آنجا به تربت جام و بعد به مشهد و از آنجا به سبزوار نقل مکان کرد (۱۲۸۷ق = ۱۸۷۰م) و محضر حاج ملاهادی سبزواری را دریافت و در ۱۳۰۰ق (= ۱۸۸۲م) به تهران آمد و در ۱۳۴۹ق = نهم تیر (۱۳۰۹ش = ۱۹۳۰م) در گذشت و در امامزاده عبدالله (شاهزاده عبدالعظیم) مدفون شد. برای اینکه بدانید میزان تسلط این مرد بر شعر فارسی تا چه حد بوده است، این چند بیت از غزل او را بخوانید و توجه کنید که هیچ دست کمی از «یک امشب» که در آغوش شاهد شکر م... سعدی شیرازی ندارد:

سحر به بوی نسیمت به مژده جان سپرم  
چو بگذری قدمی بر دو چشم من بگذار  
اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد  
که سر خاک بر آرم چو شمع و دیگر بار

شنیده ام از ادیب پیشاور تصویری بوده است که کمال الملک کشیده بوده، منتهی در دوره های اخیر مرحوم اورنگ آن تصویر را به دکتر تاراچند سفیر هند در ایران سپرده است، اگر چنین باشد، حق آنست که دکتر تاراچند هم این تصویر را به دانشگاه پیشاور هدیه کند تا روح ادیب نگوید:

ز دست دوست فنادم به کامه دل دشمن  
احبتی هجرونی کما تشاء عداتی

مرحوم ادیب تاریخ بیهتی را نیز تصحیح نموده و قبل از استاد قیاض و مرحوم سعید نفیسی به چاپ رسانده و از چاپهای قابل استفاده بشمار میرود.

ادیب پیشاوری در عالم و ارستگی تا پایان عمر نه زن و نه فرزند و نه خانه داشت، شب و روز در خانه این و آن مهمان بود و در خانه غیر در گذشت. این شعرا و صف حال خود گفته:

خرد چیره بر آرزو داشتم  
چوهر داشته کرد باید یله  
سپردم چو فرزند مریم جهان  
چو تخم امل رنج بار آورد  
ا زیر است کاندرد صف قدسیان  
درخشان یکی بیرق افراشتم

اکنون، اگر پیشنهاد من در نظر جناب عبداله اشتم که مردی فاضل است و جناب صیوحی که مردی عارف است مورد قبول قرار گیرد، آرزو دارم که این دو بیت را از ادیب یادداشت کنند، شاهکاری است که هیچ به قرن مانمی ماند، امیدوارم در سفر آینده که ان شاء الله به پیشاور پیش آید، این دو بیت را بر پیشانی «تالار ادیب» در دانشگاه به خط خوش ببینم:

وجود من که درین باغ حکم خاری داشت  
چو گل شکفته از آن درین چمن که دلم  
هزار شکر که این خار پای کس نخلید  
چو غنچه خون جگر خورد و پیرهن ندرید

ادامه دارد